

ما و جوانه در سالی که گذشت

یادتونه اون اوایل رو که تازه با هم آشنا شدیم؟ ما به کم نگران بودیم که مبادا با وجود فضای مجازی با اون همه رنگ و لعاب خفن، اصلا می‌تونیم جایی تو دل شما پیدا کنیم یا نه؟ شما هم چپ‌چپ نگاهمون می‌کردین که «ای بابا، کی حوصله روزنامه خوندن داره؟» بعد یواش یواش یخ بین مون آب شد. هرچی می‌گذشت، بهتر همدیگه رو شناختم. از آشنایی دور، شدیم رفیق صمیمی و بعد هم شما رسماً شدین همکار و همراه ما. پیام‌هاتون به ما می‌گفت کجای راهو اشتباه رفتیم و کجا دقیقاً زدیم تو خال. گزارش‌ها، آثار و پیشنهاد کتاب‌هاتون هم شد پای ثابت جوانه. حالا تو آخرین جوانه اسمسال، می‌خوایم بهتون بگیم رفیق شما بودن خیلی کیف داره. برای همین امروز قراره بیشتر شما حرف بزنین و ما بشنویم. شما بهمون گفتین چطوری با جوانه آشنا شدین؛ تجربه، رقابت با این صفحه، چه خوبی‌ها و بدی‌هایی داشته. خاطراتون با جوانه رو تعریف کردین و گفتین اگه مسئولیت این صفحه با شما بود، چی کار می‌کردین که برای رقابتون جالب‌تر باشه.

این جادیده و شنیده می‌شوی!



فاطمه فیروزی | چند تا نوجوان بودیم توی کانون پرورش فکری. می‌نوشتیم و نوشته‌های همدیگر را نقد می‌کردیم. یک‌روز یک نفر مان آمد با روزنامه‌ای توی دستش و داستان چاپ‌شده‌اش را بهمان نشان داد. برای ما که دنبال تجربه و پیشرفت بودیم، خیلی ذوق داشت که جایی برای دیده شدن پیدا کردیم. تا بهیم. تابستان ۹۹ بود که اولین داستانم چاپ شد. اسمش «کاغذ مجاله» بود ولی حالم را خیلی از مجالگی در آورد. خوب یادم اسد داداش بزرگم آن قدر ذوق داشت که هر کدام از اقوام به خانه‌مان می‌آمد، می‌گفت: «بدور تو نامه رو بیا ببین.» حس خیلی خوبی بود که ببینم خانواده به من افتخار می‌کنند. به من امید و انگیزه می‌داد که آینده می‌تواند جقدر قشنگ باشد. رویای پیشرفت کردن و دیده شدن داشت محقق می‌شد. حالا می‌خواهم بگویم زندگی سلام، سلام زندگی به نوجوان‌های با استعداد ایران اصیل است.



جوانه به نوجوان‌ها اعتماد دارد

هارة کهبانی | پدرم هر روز از محل کارش روزنامه خراسان را برایش می‌آورد و خواندن جوانه از سرگرمی‌های محبوبم بود. در یکی از شماره‌ها چشمم به مطلبی افتاد که یک نوجوان هم‌سن‌وسال خودم نوشته بود. «چرا من نتونم؟» شد آغاز همکاری من با جوانه. به شماره درج‌شده بالای صفحه پیام دادم. آن زمان ۱۴ ساله بودم و تازه نوشتن را شروع کرده بودم. کیفیت پایین مطالبم در ابتدا باعث شد چندین بار از چاپ آثارم فاصله بگیرم اما تلاشم را بیشتر کردم تا زمانی که سرانجام توانستم به خوبی یک خبرنگار جوانه‌بدر خشم. بعد از چاپ اولین مطلبم، اعتماد به نفسی را که هر نوجوانی به آن احتیاج دارد، به دست آوردم. چون در فضایی که مختص هم‌سن‌وسال‌ها می‌بود، مورد اعتماد قرار گرفتم. بعد از آن بارها و بارها نوشتم و موضوعات مختلفی را با دوستانم در سراسر خراسان به اشتراک گذاشتم. جوانه جایی بود که به انتقادها و پیشنهادهایم پاسخ می‌داد و با اعتمادش، شوق دیدن شدن را در من تقویت می‌کرد. مسئولیت کنار آمدن با نوجوان‌ها ساده نیست اما اگر روزی در جایگاه مسئول این صفحه باشم، به بچه‌های با استعداد در سنین کم، بال‌و‌پر پرواز می‌دهم چون می‌دانم سپردن مسئولیت به یک نوجوان و اهمیت دادن به او و استعدادش، چقدر شیرین است. جوانه برای من جایی است که بیشتر از ممنون بودن، به آن مدیونم، بابت شوق نوشتن که بعد از سال‌ها همچنان مرا همراهی می‌کند.

حسی فراتر از نوشتن برای یک روزنامه



اشکان محمدی | اولین بار که در صفحه اول زندگی سلام، خبر انتشار یک صفحه با محتوای اختصاصی نوجوانان چاپ شد، حس عجیبی داشتم. انگار قرار بود از این به بعد «ما» به رسمیت شناخته‌شویم. من همکاری‌ام با جوانه را از ستون «پیشنهاد» شروع کردم. معرفی چند رمان، یادگست و اپلیکیشن در ۱۳ سالگی، اولین تجربه رسمی نوشتن برای من بود. با طبع فرایند تولید یک متن رسمی در ده‌فای اول بسیار زمان‌بر و پر از علامت سوال بود. پس از مدتی، نوشتن را در «میزگرد» دنبال کردم. معتقد بودم «میزگرد»، از دل جامعه نوجوان بیرون می‌آید و با انتخاب موضوعات مرتبط با گره‌های هر سوز زندگی نوجوانانه، در گفت‌وگوهای چند نفره نظر نوجوانان را جویا می‌شد. نگرش‌های مختلف بچه‌ها به بررسی همه‌جانبه‌تر موضوعات کمک می‌کرد. در این مدت چند مصاحبه مجازی هم با نوجوانان مدال‌آور آسیایی و نوجوانان صاحب کسب‌وکار داشتم. همکاری با جوانه، حسی فراتر از نوشتن برای یک صفحه در یک روزنامه‌گیرا لاتنشدار دارد. با نوشتن در جوانه شما در مقام زبان‌گوی جامعه آماری وسیعی از نوجوانان هستید و این مسئله بار مسئولیتی همراه با هیجان دارد. البته به دلیل فضای رسمی صفحه، نمی‌توان همه مضامین نوجوانان را مطرح کرد که این موضوع کمی از ذهن‌ها است. امروز بیشتر از هر زمان دیگری نیاز به وجود نشریه‌ای با محتوای مشابه «جوانه» و در قالبی با ستون‌های بیشتر احساس می‌شود. رویکرد «جوانه» با نوجوانان دوستانه است؛ موعظه و نصیحت نمی‌کند، پاسخگوی سلاقی مختلف است و خود را در پاسخ به مشکلات روحی و مشاوره به نوجوانان مسئول می‌داند. ستون «مسیر»، تمام آن چیزی است که یک نوجوان باید برای انتخاب آینده شغلی بداند. اگر بنا بر اصلاح بعضی از بخش‌ها باشد، معتقدم ستون اطلاعات عمومی، دیگر جذابیت لازم برای نوجوانان را ندارد و می‌توان آن را مانند «سینما تو گراف» به دانستنی‌هایی با محوریت یک موضوع مثلاً فلسفه یا علم اختصاص داد. همچنین باید به تولد یک «جوانه آنلاین» هم فکر کرد!

فرصتی برای نوشتن و یاد گرفتن



هانا عادل فهیمده | من طلزام دو سال است که با جوانه همکاری می‌کنم. من روزنامه خراسان را با صفحه سرگرمی و ستون «چی‌شده» شناختم. بعد جوانه را پیدا کردم و دیدم که آثار هم‌سن‌وسال‌هایم در این صفحه چاپ می‌شود. همکاری‌ام با جوانه را با نوشتن داستان‌های کوتاه شروع کردم. وقتی اولین مطلبم درباره تعطیلات مدرسه به‌خاطر کرونا چاپ شد، باور نمی‌کردم که اسم نوی‌روژه نامه چاپ‌شد باشد. بعد با ستون «دوره‌ی»، آشنا شدم و به ستون مورد علاقه‌ام تبدیل شد. هر وقت که فرصت پیش می‌آمد، برای این ستون با نوجوان‌ها مصاحبه می‌کردم؛ تجربه خوبی بود، با هم بیشتر آشنا می‌شدیم و کنار هم وقت می‌گذرانیدیم. بهترین خاطره من از جوانه وقتی بود که توی مسابقه داستان‌کت شرکت کردم و چند تا کتاب خیلی خوب جایزه گرفتم. اگر من مسئول این صفحه بودم، سعی می‌کردم مثل قبل سه‌روز در هفته چاپ‌شود چون توی این صفحه چیزهای زیادی برای یاد گرفتن وجود دارد؛ می‌توانیم مصاحبه با آدم‌های موفق را بخوانیم، زبان یاد بگیریم و از خواندن تجربیات و داستان‌های دوستان‌مان لذت ببریم.



تجربه شیرین نوشتن برای مخاطب



نسرین مهرابی | من ۱۷ ساله‌ام، از ۱۲ سالگی شروع کردم به نوشتن و دو سال است که به‌صورت جدی‌تر می‌نویسم؛ یعنی از وقتی که به‌واسطه یکی از دوستان با جوانه آشنا شدم و خیلی هم خوشحالم از این آشنایی. اولین مطلبی که از من چاپ شد در دور آن سخت‌کروناپی بود، درباره در دسرهای آموزش مجازی. حسی که بعد از چاپ مطلبم داشتم، اصلاً قابل‌بیان نیست. فکر کن این همه سال بنویسی و مخاطبی غیر از چند تا دوست و هم‌کلاسی نداشته باشی. در جوانه، آدم‌های زیادی مطالب‌ها را می‌خوانند و همکاری با این صفحه از بهترین تجربه‌های من بوده‌است. خوب هر کاری خوبی‌ها و بدی‌هایی دارد ولی اگر از من بپرسید، می‌گویم خوبی‌های جوانه خیلی بیشتر است. این جا کسانی هستند که با صبر و حوصله تمام مطالب‌ها را می‌خوانند، درباره نقاط ضعف و قوتش نظر می‌دهند و مهربانی بیش از حدی با نوجوان‌ها دارند. بهترین خاطره من از جوانه، روزهایی بود که با هیجان از خواب بیدار می‌شدم که ببینم این هفته مطالب چاپ‌شده یا نه. راستش مسئول‌های جوانه آن قدر خوب و زحمت‌کش هستند که من نمی‌توانم خودم را به‌جای آن‌ها بگذارم ولی اگر مسئولیت این صفحه با من بود، بیشتر تبلیغش می‌کردم تا نوجوان‌های بیشتری با جوانه آشنا شوند چون خیلی‌ها هستند که دوست دارند دیده بشوند ولی هنوز راهش را بلد نیستند.



ذوق دیدن اسمت توی روزنامه

سارا ادیبی | ماجرای آشنایی من با جوانه از خانه‌مادر بزرگم شروع شد. پدر بزرگ‌مو مادر بزرگم اشتراک‌گروه‌های خراسان را داشتند و همیشه صفحات زندگی سلام را به‌خاطر جوانه‌اش برای من نگه می‌داشتند. وقتی فهمیدم می‌شود برای این صفحه مطلب فرستاد، تصمیم گرفتم تجربه چاپ‌شدن یک‌آثر به‌اسم خودم را امتحان کنم. اولین اثری که از من چاپ شد، شعری درباره مادر بود. ذوق زیادی داشتم و به خیلی‌ها نشان دادم. حس نویسنده شدن داشتم. این حس، بعد تر با انجام چند مصاحبه چاپ‌ت‌ر پر رنگ‌تر شد. همکاری با جوانه برای من تجربه متفاوت و دلنشینی بود. علاوه بر این وقتی که برای بخش مصاحبه با چند نفر از هم‌سن‌وسال‌هایم حرف می‌زدم، آن‌ها هم از این فعالیت خوب‌روزنامه و چاپ‌شدن اسم و عکس‌شان خیلی خوشحال بودند. یاد می‌آید سال پیش سر کلاس مجازی، معلم‌مان وسط درس گفت: «من کار سارا و تو روزنامه دیدم. یک مصاحبه انجام داد و خیلی خوبه که علاوه بر درس خوندن، این کار رو هم انجام می‌ده...» از حرف‌های معلم‌واقعا شگفت‌زده شدم. من از جوانه، بخش سفرنامه‌و آشنایی با کشورهای مختلف و فرهنگ‌های‌شان را خیلی دوست دارم. بخش مسیر هم به‌خاطر آشنایی با تجربیات دیگران واقعا مفید است. اگر من مسئول روزنامه بودم، سعی می‌کردم با تبلیغات گسترده و مطالب جذاب، نوجوانان را به خواندن روزنامه ترغیب کنم چون الان خیلی‌ها تعجب می‌کنند که با وجود موبایل کسی سراغ روزنامه برود. همچنین مسابقه‌هایی مثل داستان، عکاسی... بر گزار و صفحه جوانه را حداقل سه‌روز در هفته چاپ می‌کردم. در پایان هم آرزوی می‌کنم که جوانه ۱۲۰ سالگی‌اش را جشن بگیرد و همین‌طور به فعالیتش ادامه بدهد.

ما با جوانه رشد کردیم



فهیمه فرهادپور | من اولین بار در کلاس ادبی از طریق دوستانم با جوانه آشنا شدم و اولین اثری که از من چاپ شد، داستانی بود به نام «روای خروسی»؛ قصه دختری که توی یک شهر بزرگ زندگی می‌کند و دوست دارد یک خروس داشته‌باشد. بعد از آن بارها آثارم چاپ‌شد و من از این که فکر‌ها و رویا‌هایم به گوش هم‌سن‌وسال‌هایم در شهرهای مختلف می‌رسید، احساس سرسبزی و بویایی می‌کردم. در جوانه، بخش بگوتگو، و «مسیر» را از همه بیشتر دوست دارم. طنز بسیار خلا‌فانه بگوتگو و توجه‌مسیر به آینده نوجوان‌ها من را شگفت‌زده می‌کند. تجربه همکاری‌ام با جوانه، تجربه‌ای بود از جنس بزرگ و پخته‌شدن به کمک نوشتن. ما با جوانه رشد کردیم.

جوانه راه را به تو نشان می‌دهد



حسین بازپور | من یک پسر دهه‌هشتادی تلاشگر هستم. اهل نوشتنم، ناامیدی و ناراحتی توی کارم نیست و برای رسیدن به اهدافم در زندگی و ادبیات همه تلاشم را انجام می‌دهم. من شاد و سزنده هستم، هر روز ورزش می‌کنم و کتاب می‌خوانم. همچنین سال‌هاست روزنامه‌ها و نشریات مختلف را دنبال می‌کنم تا این که یک‌روز رسیدم به جوانه و نور به‌قلیم تابید. اشعار را فرستادم، بعد از چندروز جوانه به من پیام داد و گفت که قرار است شعرهایم چاپ‌شود. از شادی و خوشحالی زیاد نمی‌توانستم بخوابم! بی‌سرانه منتظر چاپ آثارم بودم، خیلی حس خوب و دلنشینی بود که بعد از آن بارها تکرار شد. همیشه افسوس می‌خوردم چرا در مشهد زندگی نمی‌کنم! در این مدت پخته‌شدم، در مسیر درست‌تری قرار گرفتم و از جوانه‌صوری آموختم. من خاطرات دلنشینی از جوانه دارم، به‌ویژه وقت‌هایی که غیر از مطالب خودم، آثار دوستانم را هم برایش می‌فرستادم و جواب می‌گرفتم؛ «چقدر شما دوست دارید!» از شنیدن این حرف، لیختن روی لبم نقش می‌بست. من از جوانه بخش مصاحبه را خیلی دوست دارم، بخش آثار شما هم عالی است اما از تبلیغاتی که توی این صفحه چاپ می‌شود، بدم می‌آید! ای کاش دیگر آگهی چاپ نکنید. یکی دیگر از ناراحتی‌های همیشگی من، فعالیت کم این صفحه است؛ چرا فقط پنج‌شنبه‌ها؟! ای کاش جوانه خودش می‌توانست یک رسانه جدا باشد یا هر روز منتشر شود. بعضی از کارها همیشگی‌اند و باید توی ذهن و قلب آدم حک می‌شوند، فعالیت در جوانه از این دست کارهاست. من وقتی به جوانه فکر می‌کنم، چشم‌هایم پر از شوق می‌شود. آرزوی درخشان و ماندگاری برای جوانه عزیز دارم.

یک همکاری خوش حال‌کننده



نادیا غوری | من ۱۶ ساله‌ام و خیلی خوشحالم که عضو کوچکی از خانواده زندگی سلام هستم. عاشق نوشتن و کتاب‌خواندنم به‌ویژه نوشته‌ها و کتاب‌هایی که یک لیختن کوچ‌کری صورت‌جدی آدم‌ها می‌آورد. اولین بار از طریق دخترخاله‌ام با صفحه جوانه آشنا شدم که دست‌ماهر آن‌ای در نوشتن دارد. یاد می‌آید اولین مطلبی که از من چاپ شد، معرفی یک کتاب بود البته خیلی کار هیجان‌انگیزی نبود و بیشتر دنبال یک کار متفاوت بودم؛ یک‌جور چالش! چون در نوشتن متن‌های تخیلی، ماهر تر هستم و طنز نوشتن را دوست دارم. خوب بعد‌ها چند تا مطلب طنز هم نوشتم. من از همکاری با صفحه جوانه خیلی خوشحال هستم و امیدوارم این همکاری تا زمانی که دست‌از نوشتن برداشتم، ادامه‌دار باشد. اگر من مسئول صفحه جوانه بودم، در روزهای خاص سال مطالب مخصوص آن روز را یک‌ت‌ز یا منتشر می‌کردم تا جوانه‌های بیشتری جذب‌شوند. خوشحالم از این که در آخرین شماره جوانه اسمسال، خودم را به‌شما معرفی کردم تا بیشتر با هم آشنا‌شویم. رفقای جوانه! پیشاپیش سال جدید و ماه مبارک رمضان را به‌شما تبریک می‌گویم و خیلی خوشحالم از این که آخرین عید را هم با یاد باگرسنگی به‌کمتر روز بعدش پریم بدره‌ها!